**

*اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم*

خارج فقه ج 33 - احکام تخلی – 29/8/1400

*موضوع:* كتاب الطهارة/الاستنجاء /

امر دوازدهم : آیا سنگی که سه طرف دارد با آن استنجاء شود مجزی است یا باید از سه سنگ جدا استفاده شود ؟ در امر قبلی بحث شد که اقل از سه تا کافی نیست اگر چه پاکی حاصل شود و وجوب آن تعبدی است لذا بحث فوق مطرح می‌شود که دو قول وجود دارد :

قول اول : کافی نیست و هو المختار و دلیل دو چیز است

دلیل اول : ظاهر بیان امام (علیه السلام) که ثلاثة احجار است و به یک سنگ با سه طرف اطلاق نمی شود و چون وجوب را تعبدی می دانیم باید ملتزم باشیم

دلیل دوم : اصالة الاحتیاط یا اشتغال است که اگر شک کنیم که با چنین سنگی استنجاء محقق شد یا نه استصحاب بقای وجوب تمسح به احجار ثلاثه جاری است و اصل این است که تکلیف انجام نشده است

قول دوم : کافی است مثل مرحوم علامه در تذکره و مختلف و جماعتی از متاخرین مثل مرحوم امام و شیخ طوسی در مبسوط اما می فرماید احتیاط به سه سنگ می باشد به علت ظاهر اخبار که حجر واحد ندارد اما دلیل این دسته از فقها :

دلیل اول : که منظور از ثلاثة احجار تعدد در مسح است نه سنگ مثل اینکه می گوید من سه شلاق زدم یعنی سه بار زدم نه اینکه با سه شلاق زده شده است که سه بار قید ضرب است و قید ثلاثه قید تمسح است

دلیل دوم : بین اتصال و انفصال فرقی نیست و ما یقین داریم که چه سه تا سنگ کشیده و یا سه طرف سنگ کشیده شود غرض حاصل می شود

دلیل سوم : اطلاقات ادله گذشته به اضافه ارتکاز عرفی است چون مقصود از کشیدن سنگ ازاله نجاست است و با این طریق هم حاصل می شود ، مثل مرحوم صاحب جواهر این دلیل را دارند

اشکال استاد : به حسب ظاهر ثلاثة احجار قید برای یجزیک است یعنی سه تا سنگ مجزی است نه سه تا مسح و خود این یجزیک قرینه است که یک سنگ با سه جهت کافی نیست

اما تنزیل درست نیست چون در آن تنزیل باء دارد که هر گاه باء حرف جر بیاید قطعا متعلق آن فعل است یجزیک بثلاثة احجار و هرگاه مفعول مطلق باشد لازم نیست متعلق آن فعل اجنبی باشد بلکه متعلق مفعول مطلق از جنس خودش می‌شود اینکه در روایت امام (علیه السلام) آمده بثلاثة احجار منحصر می کند که اجزاء و اکتفا فقط باید با سه سنگ باشد اما در ضربت ثلاثة اصوات باء ندارد و به صورت مفعول مطلق است

اما اینکه فرمودید فرقی بین اتصال و انفصال نیست سوال می کنیم که این قطع به پاکی چه قطعی است ؟ قطعا عادی است و قطع عادی زمانی حجت است که قطع تعبدی علیه آن نباشد و ما اینجا قطع تعبدی داریم چون در جلسه قبل بیان شد که سه تا سنگ کشیدن ، وجوب آن تعبدی است اتفاقا آنچه که در عبادات نیاز داریم قطع تعبدی است که عمل به روایات و نصوص می باشد

مثال قطع عادی : در فقه بابی داریم بنام باب تراوح یعنی یک چاهی نجس شده و حکم آن این است که کل آب کشیده شود و این میسر نمی شود چون آب منبع دارد و بالا می آید اینجا گفتند چند نفر از صبح تا غروب آب چاه را بکشند و این قطع عادی است که عادتا آب چاه کشیده شده است پس اگر کسی بخواهد با قطع عادی به ما اشکال کند جواب می‌دهیم که در آنجا نص نداریم اما اینجا نص داریم که ثلاثة احجار می باشد.